

رای زدن رودابه با کنیزکان

برفت و بیامد از آن بارگاه
همی گشت برگرد بستان خویش
چو سیندخت و رودابه ماه رو
سراپای پر بوی و رنگ و نگار
همی نام یزدان برو بر بخواند
نهاده ز عنبر بسر بر کلاه
بسان بهشتی پر از خواسته
ز خوشاب بگشاد عناب را
که کوتاه باد از تو دست بدی!
همی تخت یاد آیدش گر کنام؟
پی نامداران سپارد همی؟
که ای سرو سیمین بر ماه روی
پی زال زر کس نیارد سپرد
نبینی نه بر زین چنویک سوار
دو دستش به کردار دریای نیل
چو در جنگ باشد سرافشان بود
جوان سال و بیدار و بختش جوان
به زین اندرون تیز چنگ ازدهاست
فشاننده خنجر آبگون
بگوید سخن مردم عیب جوی
تو گویی که دل ها فریبد همی
برافروخت و گلنارگون کرد روی

چنان بد که مهرباب روزی پگاه
گذر کرد سوی شبستان خویش
دو خورشید بود اندر ایوان او
بیاراسته همچو باغ بهار
شگفتی به رودابه اندر بماند
یکی سرو دید از برش گرد ماه
به دیبا و گوهر بیاراسته
بپرسید سیندخت، مهرباب را
که چون رفتی امروز و چون آمدی؟
چه مردست این پیر سر پور سام؟
خوی مردمی هیچ دارد همی؟
چنین داد مهرباب پاسخ بدوی
به گیتی در از پهلوانان گرد
چو دست و عنانش بر ایوان نگار
دل شیر نر دارد و زور پیل
چو برگاه باشد دُرافشان بود
رخش پژمراننده ارغوان
به کین اندرون چون نهنگ بناست
نشاننده خاک در کین به خون
از آهو همان کش سپیدست موی
سپیدی مویش بزیبد همی
چو بشنید رودابه آن گفت گوی

دلش گشت پر آتش از مهر زال
چو بگرفت جای خرد آرزوی
ورا پنج ترك پرستنده بود
بدان بندگان خردمند گفت
شمایك به يك رازدار منید
بدانید هر پنج و آگه بوید
که من عاشقم همچو بحر دمان
پر از پور سامست روشن دلم
همیشه دلم در غم مهر اوست
کنون این سخن را چه درمان کنید؟
یکی چاره باید کنون ساختن
پرستندگان را شگفت آمد آن
همه پاسخش را بیاراستند
که ای افسر باتوان جهان!
ستوده ز هندوستان تا به چین
به بالایی تو، بر چمن سرو نیست
نگار رخ تو ز قنوج، رای
تورا خود بدیده درون شرم نیست
که آن را که اندازد از بر پدر
که پرورده مرغ باشد به کوه
کس از مادران، پیر هرگز نژاد
چنین سرخ دو بوسد شیر بوی
جهانی سراسر پر از مهر تست
تورا با چنین روی و بالایی و موی

ازو دور شد خورد و آرام و هال
دگر شد به رای و به آئین و خوی
پرستنده و مهربان بنده بود
که بگشاد خواهم نهان از نهفت
پرستنده و غمگسار منید
همه ساله با بخت همره بوید
ازو برشده موج تا آسمان
به خواب اندر، اندیشه زو نگسلم
شب و روزم اندیشه چهر اوست
چه گوید و با من چه پیمان کنید؟
دل و جانم از رنج پرداختن
که بیکاری آمد ز دخت ردان
چو آهرمن از جای برخاستند
سرافراز بر دختران مهان
میان بتان در چو روشن نگین
چو رخسار تو تابش پرو نیست
فرستد همی سوی خاور خدای
پدر را به نزد تو آرم نیست
تو خواهی که گیری مر او را به بر؟
نشانی شده در میان گروه
نه ز آنکس که زاید بباشد نژاد
شگفتی بود گر شود پیر جوی
به ایوانها صورت چهر تست
ز چرخ چهارم خور آیدت شوی

چو رودابه گفتار ایشان شنید
بریشان یکی بانگ بر زد به خشم
وز آن پس به چشم و به روی دژم
چنین گفت کاین خام پیکارتان
نه قیصر بخواهم نه فغفور چین
به بالایی من پور سامست زال
گرش پیر خوانی همی گر جوان
مرا مهر او دل ندیده گزید
برو مهربانم نه بر روی و موی
پرستنده آگه شد از راز او
به آواز گفتند ما بنده ایم
نگه کن کنون تا چه فرمان دهی
یکی گفت زیشان که ای سرو بن
اگر جادویی باید آموختن
بپریم با مرغ و جادو شویم
مگر شاه را نزد ماه آوریم
لب سرخ، رودابه پر خنده کرد
که این گفته را گر شوی کار بند
که هر روز یاقوت بار آورد

چو از باد آتش، دلش بردمید
بتابید روی و بخوابید چشم
به ابروز خشم اندر آورد خم
شنیدن نیرزید گفتارتان
نه از تاجداران ایران زمین
ابا بازوی شیر و با برز و یال
مرا او بجای تنست و روان
همان دوستی از شنیده گزید
به سوی هنر گشتمش مهرجوی
چو بشنید دل خسته آواز او
به دل مهربان و پرستنده ایم
نیاید ز فرمان تو جز بهی
نگر تانند کسی این سخن
به بند و فسون چشم ها دوختن
بپوئیم و در چاره آهو شویم
به نزدیک او پایگاه آوریم
رخان مُعصفر سوی بنده کرد
درختی برومند کاری بلند
برش تازیان بر کنار آورد

آهو: عیب، نقص

افسر: تاج

بحر دمان: دریای خروشان

بردمیدن: شعله ور گشتن

آبگون: آبدار، گوهر دار

آراستن: گفتن، بیان کردن

آزرم: عزت و احترام

آهرمن: اهریمن، دیو، عفریت

سپاردن (سپردن): گام نهادن، طی کردن
سرافشان بودن: کشتن
سرو بُن: درخت سرو
سیندخت: مادر رودابه، نام زن مهرباب پادشاه کابل
شبستان: خانه اندرونی، حرمسرا
شیر بوی: کودکی که دهان وی هنوز بوی شیر دهد
عُناب: میوه ای شبیه سنجد و کنایه از
لب معشوق است
عنان: سوار کاری
عنبر: عطری که از شیره روده ماهی
مخصوصی گرفته شود
غمگسار: غمخوار، غمزدای
فغفور: فرزند خدا و عنوان شاهان چین است
قنّوج: شهری در هندوستان
قیصر: امپراتور روم
کلاه عنبر: تاج عنبر، کنایه از موی سر
کنام: آشیان پرندگان
گر: یا
گسلیدن: قطع کردن، گسیختن
مُعصفر: سرخ، قرمز رنگ، زعفرانی
نشانی شدن: انگشت نما گردیدن
نگار: نقش، تصویر، عکس
نگر: زنهار، هشدار، بهوش باش
نهفت: دل، ضمیر
هال: قرار و آرام
یارستن: توانستن، تاب و نیروی کاری را داشتن

برز و یال: قد و قامت
برفروخت روی: شادمان شد
بستان (بوستان): گلزار، باغ
بُسد: مرجان
به بالای من: درخور و لایق من
بیکاری: هرزگی
پایگاه آوردن: دارای رتبه و منزلت شدن
پرداختن: زدودن، تهی کردن
پرستنده: کنیز، خدمتگار، ستایشگر، دوستدار
پرو: مخفف پروین و آن مجموعه هفت ستاره
است که به تازی ثریا گویند
پگاه: سحر، صبح زود
ترک: غلام
چشم دوختن: بستن و کور کردن چشم
چشم خوابیدن: چشم بر هم نهادن به دلیل
بی اعتنائی و اهمیت ندادن
خواستہ: زر و مال و اسباب و املاک
خوشاب: مروارید، گوهر
دُرافشاندن (دُرفشاندن): سخن نغز گفتن
در کین: هنگام جنگ و کین ستادن
دُرم: خشمناک
دست: چیرگی، سلطه
دل خسته: غمناک، آزرده
دولت: بخت، اقبال
رای (راجه): سلطان و حاکم هندوستان را گویند
رد: دانا، خردمند و پیشوای دینی، پهلوان

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>